**باسمه تعالی**

خارج اصول

5/12/91 تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم**

بحث در مورد مرجحات باب تزاحم بود اولین مرجح تقدیم حکمی که قدرت در آن شرط عقلی باشد بر حکمی که قدرت شرعی در آن اخذ شده باشد کلام آقای صدر را در اصل این مرجح ذکر کردیم مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول به گونه دیگری بحث را دنبال کردند ایشان تعبیر می‌کنند که حالا من عین عبارت ایشان را می‌خوانم بعد درباره آن صحبت می‌کنم ایشان می‌فرمایند که «و المراد بالقدرة الشرعیّة لیس مفهوما شرعیا فی قبال المفهوم للقدرة عقلا، بل المراد بها القدرة العرفیة التی هی أخصّ من القدرة العقلیّة، فان القدرة بنظر العرف هی التمکن علی الفعل من دون ان یکون فیه عسر و مشقة، فان العرف یسلب القدرة فی مورد العسر و المشقة، و لأجل ذلک ترتفع القدرة عرفا بالمنع الشرعی عن العمل، لأن الإتیان به یوقع المکلف فی تبعات مخالفة المنع الشرعی و هو امر حرجیّ علیه، فمع المنع شرعا یصدق عرفا انه غیر متمکن» ایشان حالا یک بحث تعدیلی را اول عرض می‌کنم خیلی مهم نیست کلمه عسر و حرج را ایشان مترادف هم گرفته عسر و مشقة و حرج در حالی که مترادف نیستند مشقة و عسر اعم از حرج است حرج قسم خاصی از مشقة است به هر مراد ایشان از عسر و مشقة معنای خاصش هست که آن چیزی که در نوع موارد متحمل نمی‌شود انسان به آن حرج می‌گویند حالا این خیلی مهم نیست. اصل بحث ایشان این هست که اگر دوتا تکلیف داشته باشیم و یک تکلیف قدرت در موضوع دلیل اخذ نشده باشد گفته باشند که مثلاً‌صلّ یک دلیلی گفته باشند «إذا قدرت فحجّه» دروان امر بین دوتا هست ایشان می‌گویند چون قدرت در موضوع دلیل دوم اخذ شده موضوع دلیل اول موضوع دلیل دوم را از بین می‌برد چون در واقع حرجی خواهد شد انجام عمل باعث می‌شود که انسان در تبعه مخالفت امر شرعی قرار بگیرد ولی حالا یک ادامه‌هایی دارند که من آن ادامه‌ها را وارد بحثهایش بشوم اصل اینکه ایشان

می‌فرمایند که شییء که منع شرعی باشد انجام عمل حرجی است اگر مفروض این هست که با فعلیت آن امر شرعی این صورت را می‌فرمایید، حالا چندتا اشکال اینجا هست اولش حالت جزئی‌ترش را عرض بکنم تا بعد برسم یکی اشکال این هست که چه تکلیفهایی که قدرت در لسانش اخذ شده باشد چه تکلیفهایی که قدرت در لسانش اخذ نشده باشد همه تکالیف عموماتی که نفی حرج می‌کند آنها را هم مقید می‌کند «ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» مقید عامی هست که همه تکالیف را مقید به عدم حرج کرده بنابراین از این جهت فرقی بین تکالیف نیست این یک اشکال، اشکال دیگر اینکه شما می‌فرمایید که با منع شرعی انجام عمل حرجی هست مرادتان چی هست که می‌فرمایید انجام عمل حرجی با منع شرعی یعنی اینکه در ظرفی که اولاً این مطلب فرع این هست که تکلیف اول فعلی باشد و وجوبش بالفعل باشد والا اگر وجوبش بالفعل نباشد که مجرد اینکه امری به او شده باشد این کافی نیست برای فعلیتش خب اگر ما بگوییم که اینجاها این دوتا در عرض هم هستند و هر کدام را انسان انجام داد با انجام یکی آن تکلیف از فعلیت می‌افتد بله اگر فرض کردید بعد از اینکه مقدم بودن یک تکلیف بر تکلیف دیگر احراز شد درست است ولی ما بحثمان در اصل مقدم بودنش است با این بیان که نمی‌شود مقدم بودن را اثبات کرد اگر مسلم باشد که تکلیف اول مقدم است خب بله با مقدم بودن آن تکلیف واضح است که دیگر حرجی است مثلاً اما وجه سوم اینکه اصلاً اگر تکلیف فعلی بشود حرجی نیست غیر مقدور است غیر مقدور عقلی است چون فرض این است که من قدرت بر هر دو که ندارم شارع هم امر کرده باشد به نماز هم امر کرده باشد به ازاله بحث حرج نیست بحث غیر مقدور عقلی است و غیر مقدور عقلی اصلاً تکلیف عقلاً به آن اشکال دارد بحث حرج تکلیف عقلاً اشکال ندارد ولی شارع به امر حرجی تکلیف نمی‌کند و از بعضی از آیات قرآنی هم استفاده می‌شود که عدم امر به تکلیف حرجی از اختصاص امت مرحومه است والا در امم سابقه تکلیفهای حرجی وجود داشته این تکلیف حرجی مال امت پیامبر است لطفی هست که خداوند به امت پیامبر (صلوات الله علیه) کرده و «رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْرًا کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِنا»‌این آیه از این استفاده می‌شود

تکالیف حرجیه بر امم سابقه وجود داشته باشد حرجیه مانع عقلی ندارد اینجا اگر تکلیف آن تکلیفی که به اصطلاح ایشان در موضوع دلیلش اخذ نشده او فعلی باشد این یکی تکلیف بخواهد فعلی بشود تکلیف به ضدین است دیگر تکلیف به ضدین محال است اصلاً به حرج و اینها ربطی ندارد این است که ایشان می‌خواهد با این بیانات تقدیم مشروط به قدرت عقلیه بر مشروط به قدرت شرعیه اثبات کند وجهی ندارد این بیانات ناتمام است عمده‌اش همان بحثی بود که آقای صدر مطرح فرموده بودند از جهت ثبوتی آن چیزی که اصلاً مشروط به قدرت شرعیه و قدرت عقلیه اولاً اصطلاحاً مراد به اصطلاح مرحوم نائینی قدرت شرعیه آن قدرتی هست که در ملاک اخذ شده نه قدرتی که در اصل خطاب هست همان بحثها که در کلام آقای صدر بحث شد همان بحثها است چیز جدیدی در بیان آقای روحانی دیده نمی‌شود خلاصهٔ عرضی که در جلسه قبل کردیم این بود که، نتایجی که در بحث بود که وفاقاً لآقای صدر اگر مراد از قدرت، قدرتی که در ملاک دخیل هست قدرت عقلی باشد همان به اصطلاح قدرت تکوینی باشد وجهی بر تقدیم مقید به قدرت عقلی بر قدرت شرعی نیست اگر مراد از قدرت عدم امر به واجب آخر باشد خب بله تقدیم مشروط به قدرت عقلی بر قدرت شرعی واضح هست به ترتب هم ربطی ندارد قائلین به ترتب هم این را قائل باید باشند. اگر مشروط به قدرت، قدرت شرعیه مراد از آن چیزی هست که ملاکش در صورتی که انجام تکلیف دیگر مقید به عدم انجام تکلیف دیگر هست گفته اگر تکلیف واجب دیگر را انجام نمی‌دهید این واجب را انجام بده آنجا هم باز آن چیزی که مقید به این نیست مقدم هست و تقدیمش البته بر مبنای ترتب بنابر مشی آقای صدر یا با کشف ملاک و امثال اینها اگر قائل به مبنای ترتب نباشیم حالا آن کشف ملاکش بماند بعداً ... اینجا بد نیست یکسری مثالهایی برای قدرت شرعی که در شرع وجود دارد عرض کنم یکی از مثالهایش بحث ادله لزوم شروط هست که در ادله لزوم شروط گفته «إلا شرطاً خالف کتاب الله» یا «إلا شرطاً أحل حلالاً و حرّم حراماً» بعد شرطی که حلال را حرام کند و حرام را حلال کند که ظاهر این تعبیر این هست که شرطی که لازمه‌اش عدم عمل به واجبی از واجبات هست آن

شرط به اصطلاح مشروع نیست شرایطی که انسانها می‌گذارند یعنی به نفس مخالفت شرط با واجبی از واجبات آن شرط از اعتبار می‌افتد چه به آن واجب عمل بشود چه به آن واجب عمل نشود ظاهر این «إلا شرطاً خالف کتاب الله» یا «شرطاً أحل حلالاً و حرّم حراماً» این هست که مجرد وجوب دیگری وجوب عمل به شرط را از بین می‌برد نه امتثال دیگری داخل در قدرت به اصطلاح آن قدرت شرعیه‌ای که، حالا برای اینکه ترتیب ما ترتیب آقای صدر به هم نخورد آقای صدر ترتیبشان این جوری است قدرت شرعیه به معنای اول را همان قدرت شرعیه می‌دانند که قدرت تکوینه‌ای هست که در ملاک اخذ شده دومی آن است که امتثال تکلیفی دیگر وجوب این را از بین می‌برد قدرت سوم آنجایی که اصل امر،‌امر به دیگر وجوب این تکلیف را از بین می‌برد حالا برای اینکه نظم ما با نظم آقای صدر متفاوت نباشد این سه‌تا را در نظر بگیرید به نظر می‌رسد که این مثال «إلا شرطاً أحل حلالاً و حرّم حراماً» مثال سومی باشد مشروط به قدرت شرعیه نه مثال دومی ظاهرش این هست البته یک تعبیر دیگری در بحث شروط هست آن تعبیر خیلی روشن نیست که مثال سومی باشد شاید مثال دومی باشد آن تعبیر این هست که «شرط الله قبل شرطکم»، «شرط الله قبل شرطکم» ممکن است مراد این باشد و شاید هم بشود استظهار کرد این معنا را که عمل به شرط خداوند اگر باعث بشود که یعنی اگر شما بخواهید به شرط خودتان عمل کنید باید شرط خداوند را کنار بگذارید نه باید به شرط خدا عمل کنید به شرط خودتان عمل نکنید اما اگر جایی که نمی‌خواهید به شرط خدا عمل کنید باز هم بگوییم دیگر به مجرد لزوم عمل به شرط الله دیگر شرط شما از اعتبار می‌افتد این از این عبارت استفاده نمی‌شود آنکه استفاده می‌شود این هست که جایی که شرط خداوند عمل می‌شود دیگر مجالی برای شرط انسانها نمی‌ماند. این تعبیر ظاهرش یا لا اقل محتملش معنای دوم از قدرت هست نه معنای سوم همچنین از این روشن‌تر «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» این تعبیری که به طور عام در مورد حقوقی که انسانها بر همدیگر دارند ببینید بعضی از واجبات هست مستقیماً خدا آنها را واجب کرده بعضی از واجبات هست فرع ایجاب مردم هست فرض کنید امر پدر

و مادر چون پدر و مادر امر کرده خدا امر آنها را لازم العاریة کرده چون عاقد قراردادی با دیگری بسته آن قراردادی که با دیگری بسته باعث می‌شود، این جور چیزهایی که اموری هست که به اعتبار یک اطاعت، یعنی ابتداءً اطاعت،‌اطاعت مخلوق هست ولی خداوند چون گفته این مخلوق را اطاعت کن حالا به خاطر اینکه طرف قرارداد شماست یا به خاطر اینکه پدر شماست یا به خاطر اینکه همسر شماست امثال این چیزهای مختلفی که وجود دارد تمام اینها «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» آنها را می‌گیرد ولی ظاهر «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» آن این هست که شما نباید در جایی که عمل چیز را رها کنید، طاعت خدا را رها کنید و طاعت مخلوق را بکنید ولی جایی که طاعت خدا را علی أی تقدیر رها کردید و طاعت مخلوق به خاطر طاعت خدا نیست به خاطر ترک طاعت خدا نیست که طاعت مخلوق بکنید نه علی أی تقدیر او ترک می‌شود او اینجا را شامل نمی‌شود این ظاهرش قدرت شرعی پرسش:... خود به خود ترک می‌شود؟ پاسخ: فرض کنید پدر شما یک دستوری به شما داده از آن طرف زمان نماز هم هست یک موقعی هست که شما چون نماز می‌خواهید بخوانید اطاعت پدر را ترک می‌کنید خب این درست است این می‌گوید که لازم نیست شما اطاعت پدر را بکنید وقتی که دارید نماز می‌خوانید ولی یک موقعی هست نماز را به هر حال ترک می‌کنید چه امر پدر را اطاعت بکنید چه امر پدر را اطاعت نکنید نماز را ترک می‌کنید اینجا شما نمی‌توانید بگویید که چرا من پدرم را اطاعت نکردم چون می‌خواستم نماز بخوانم؟ چون می‌خواستم معصیة الله نباشد شما که بالأخره معصیة الله را انجام می‌دادید اینجا عدم اطاعت مخلوق به خاطر ترک معصیة الله نیست این ربطی به آن ندارد پس بنابراین پرسش: آن قصد قربت و اینها دیگر اینجا نیست ... پاسخ: به بحث قصد قربت و اینها هیچ ربطی ندارد بحث سر این هست که آیا نفس وجوب صلاة مانع لزوم اطاعت امر پدر هست یا امتثال امر به صلاة بحث این هست که ما می‌خواهیم بگوییم امتثال امر به صلاة والا نفس وجوبش مانع نیست چون این جور نیست که ما با طاعت مخلوق می‌خواهیم عصیان الله کنیم نه به طاعت مخلوق آن عصیان الله علی أی تقدیر

هست بله اگر جایی باشد که پدر امر کرده باشد به عصیان الله آن بله درست است مستقیماً گفته بابا نمازت را نخوان خب این درست است این طاعت ندارد ولی جایی که این جور نیست بین آن امر الهی و امر خلق ضدینی هستند که لهما ثالث هست امر پدر مستقیماً به ترک عبادة الله نیست امر پدر اگر بخواهد انجام بشود لازمه‌اش این هست که اطاعة الله ترک شود و شخص هم می‌تواند هیچ یک از آن دوتا را انجام ندهد و هیچ ربطی هم به پرسش: آنجا که می‌فرمایید اگر پدر بگوید که تو نمازت را نخوان ... پاسخ: نه نمازت را می‌گوید برو فلان کار را انجام بده پرسش: نه اگر بگوید تو نمازت را نخوان و فلان کار را انجام بده و آن طرف هم اصلاً قصد ندارد نماز بخواند اینجا هم نباید مانع باشد ... پاسخ: نه به آن کاری نداریم دوتا مطلب است این دوتا را قاطی نکنید چرا دوتا را می‌آورید یک موقعی هست پدر می‌گوید تو نماز نخوان این امر پدر لازم الرعایه نیست یک موقع هست نه پدر نمی‌گوید نماز نخوان پدر می‌گوید فلان کار را انجام بده فلان کار را که می‌خواهد انجام بدهد. یک موقعی شما نماز می‌خوانید با نماز خواندنتان امر پدر زمین می‌ماند خب هیچ یک موقعی هست نه نماز هم نمی‌خوانید امر پدر هم انجام نمی‌دهید اینجا وجه ندارد که امر پدر لازم الرعایه نباشد در واقع دلیلی که گفته دلیل می‌گوید که شما نباید جایی که اطاعت امر پدر باعث بشود عصیان الله تحقق پیدا کند اطاعت امر پدر لازم نیست ولی اینجا اطاعت امر پدر باعث نشده که عصیان کنید شما علی أی تقدیر می‌خواستید عصیان کنید عصیان به خاطر انگیزه‌های خاص خودش است نه به خاطر اینکه می‌خواهی اطاعت کنی آن عصیان خدا را داری می‌کنی به آن ربطی ندارد پرسش:... به خودی خود دوتا عقاب می‌شود پاسخ: طبیعتاً دوتا عقاب می‌شود چون هم امر الله را عصیان کرده هم امر پدر را عصیان کرده خب این هم این است یک مثال دیگری که اینجا وجود دارد بحث حج است در حج یک بحث این هست که موضوع حج مقید به آن قدرت شرعی هست یا نیست حالا آن بحثش را بعداً ما می‌رسیم در موردش صحبت می‌کنیم یک بحث معروفی هست در مورد تزاحم بین حج و نذر، معروف به نذر صاحب جواهر آن را حالا بعداً بحث می‌کنیم ولی مثالی که الان می‌خواهم بزنم

بحثی است که حاج آقا دارند حاج آقا عقیده‌شان این هست که اصل حج قدرت در آن عقلی است ولی فوریت حج قدرت در آن شرعی است یعنی شرعی به این معنا که اگر واجبی از واجبات با حج تزاحم پیدا کند فوریت حج از بین می‌رود به دلیل اینکه اصلاً دلیلی که فوریت حج را اثبات می‌کند می‌گوید که کسی که حج را تأخیر بیانداز و بدون عذر تعبیرش این هست که «و لیس له عذر یعذره الله» این شخص معذور نیست «فلا یسعه ذلک» روایتش این جوری هست می‌گوید بدون عذر نمی‌شود حج را تأخیر انداخت خب دلیلی که می‌گوید فلان واجب، واجب هست این دلیل وارد می‌شود به این موضوع بنابراین فوریت حج متوقف است بر اینکه واجبی از واجبات با آن مزاحمت نکند البته می‌گوید ظاهرش این است که «لیس له عذر یعذره الله» در صورتی ما می‌توانیم بگوییم که آن عذر مانع شده که ما آن عذر، واجب را انجام بدهیم والا شخصی که واجب را انجام نمی‌دهد نمی‌شود گفت که من چرا حج را ترک کردم چون آن واجب، واجب بود واجب بودنش که باعث نمی‌شود که انسان حج را ترک کند این هم مثالی هست برای قدرت شرعی به معنای دوم یعنی امتثال واجبات شرعیه مانع فعلیت فوریت وجوب حج می‌شود این هم مثال دیگر. خب حالا یک سری ریزه‌کارهایی در بعضی از مثالها هست که حالا بعداً در موردشان صحبت می‌کنیم ما در بحث سابق این صورت را بحث کردیم که اگر دوتا واجب باشد هر دو واجب مشروط به قدرت عقلیه باشند وجهی ندارد یکی از اینها بر دیگری مقدم بشود این مرجح در آن نمی‌آید اگر حالا دوتا واجب باشد هر دو مشروط به قدرت شرعیه باشند به آن معنایی که مقدم هستند مثلاً عمل به یکی مانع فعلیت دیگری بشود یا وجوب یکی مانع وجوب دیگری بشود فرض کنید که «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» یک سری ادله داریم می‌گوید اطاعت مرد بر زن واجب است مثلاً از یک طرف دیگری ادله حج می‌گوید که زن لازم هست حج بجا بیاورد و فرض این است حالا نسبت به فوریتش را که مورد نظر هست حالا در نظر بگیرید از یک طرف شوهر یک دستوری دارد می‌گوید تو حج نرو از یک طرف ادله فوریت حج اقتضاء می‌کند یعنی هم فوریت حج می‌گوید حتماً باید همین الان حج بروی امر به

لزوم اطاعت زوج هم می‌گوید شما حتماً باید همین الان یعنی دوتا واجب هستند که هر دو واجب مشروط به قدرت شرعیه هستند آیا اینها تقدیم یکی‌شان بر دیگری مقدم هست یا مقدم نیست اینجا یک کلامی مرحوم آقای حکیم دارند که حاج آقا هم این را پذیرفته‌اند بعید هم نیست همین جور باشد آن این است در جایی که دوتا شییء مشروط به قدرت شرعیه باشد هر کدام از این واجبات که موضوعش فعلی شد او فعلی می‌شود سبق زمانی در اینجا منشأ ترجیح هست یعنی یک موقعی هست مثلاً شوهر اول دستوری داده حالا این منهای این حالا روی خصوص این بحث حج و فوریت و اینها یک ادله خاصه‌ای دارد که از آن استفاده می‌شود که حق ندارد شوهر نسبت به حج نمی‌تواند منع کند حالا منهای، لولا آن جهت حالا فرض کنید که جایی که مثلاً پدر امری دارد در جایی که امر پدر لازم است و شوهری امری دارد که هر دو اینها با توجه به ادله «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» مقید هستند به قدرت شرعیه بحث این است که کدام یک از اینها فعلی می‌شود می‌گویند هر کدام امرش زودتر بود آن امر فعلی می‌شود مانع فعلیت امر دیگری می‌شود امثال اینها بنابراین این هم یکی از مرجحات است که بحث سبق زمانی هست. خب این بحثها همه بحثهای ثبوتی بود در مورد قدرت شرعی و قدرت عقلی پرسش:... پاسخ: دیگر اهم و مهم سنجیده نمی‌شود چون هر کدام فعلی بشود موضوع دیگری را بی‌ملاک می‌کند بحث قدرت شرعیه هر یک از اینها واجب باشد وجوب پیدا می‌کند وجوبش ملاک دیگری را می‌پراند ملاکش بر فرض وجود اهم است والا ملاک موجود نیست که ... پرسش:... تفاوت نمی‌کند مانع ... پاسخ: حالا آن خیلی مهم نیست به هر حال چه وجوبش مانع باشد چه عمل به آن مانع باشد آن خیلی به هر حال علی أی تقدیر فرض این است ملاک ... پرسش:... پدر امر می‌کند فلان کار را انجام بده بعد فرض می‌کنیم حضور معصوم را معصوم بر خلافش اینجا ما کاری به اهم و مهم نداریم همان پدر باید ... پاسخ: اگر ادله همین جور باشد آخر آنجا بعضی وقتها این هست که امر معصوم اصلاً امر پدر در صورتی هست که امر معصوم کاشف از چیزهای واقعیه هست پرسش:... پاسخ: نه اصلاً مقید به چیز نیست معصیة الله نیست ما می‌فهمیم معصیة الله امر

فعلی معصوم است امر فعلی معصوم غیر از امر پدر هست اصلاً امر معصوم مقید به این نیست که اگر معصیة الله نباشد نه از اول می‌گوید معصیة الله نیست امر معصوم، این نکته‌ای که باعث تقدیم است این است دیگر پرسش:... امر پدر هم منجر به معصیت نشود ... پاسخ: نمی‌شود وقتی امر معصوم هست معنایش این هست که این معصیة الله است دیگر پرسش:... امر معصوم هم به این شکل نبود آن هم به صورت تعلیقی باشد واقعاً یعنی بسپارد به خود شخص اگر این جوری نبود مثلاً ... پاسخ: خب حالا همین چیزها همین است اصلاً همه اوامری که ما داریم اصلاً مثالهایش همین است امر بالفعل معصوم باشد امر بالفعل یعنی امرهای مقابلش معصیة الله است دیگر چیزهایی که مزاحم با این امر هست معصیة الله است مثال را نباید با چیزهای دیگر قاطی کرد.

همه این بحثهایی که تا حالا کردیم بحث جایی هست که دوتا تکلیف هست ما می‌دانیم وضعیتش چه جوری است می‌دانیم این قدرت در این قدرت شرعیه است این قدرتش قدرت عقلیه است وضعیتش ثبوتاً روشن است ولی بحث این هست که اگر یکجایی ما نمی‌دانیم که آیا قدرت شرعی است یا عقلی است بحث اثباتی قضیه قدرت شرعی است یا عقلی است؟ اینجا چه راه هست برای شناخت قدرت شرعی و قدرت عقلی آقای صدر در دو مقام بحث را دنبال کردند یکی در مقام اصل عملی یکی در مقام اطلاقات من حالا بحث ایشان اصل عملی را مقدم داشته ولی من اول بحث اطلاقات را می‌کنم بعد بحث اصل عملی را، یکسری بحثها هست من فرض می‌گیریم عمده نکته‌ای که در مورد قدرت شرعیه و قدرت عقلی ذکر شده آن این هست که گفتند که اگر قدرت در لسان دلیل اخذ بشود این قدرت شرعیه است ولی اگر دلیل از جهت اثباتی قدرت در آن اخذ نشده باشد این قدرت عقلیه است بنابراین دوتا ادعا اینجا وجود دارد یکی اینکه دلیلی که قدرت در آن اخذ نشده قدرت در ملاک دخالت ندارد و ملاک هم فرد قادر را شامل می‌شود و هم فرد عاجز را یک، پرسش:... پاسخ: قدرت عقلیه در اگر در ملاک یا در لسان دلیل قدرت اخذ نشده باشد قدرت دخیل در ملاک نیست پرسش:... قدرت عقلیه ... پاسخ: قدرت عقلیه، همان قدرت عقلیه دخیل در ملاک نیست نه دخیل در خطاب،

دخیل در ملاک نیست. اگر در خطاب اخذ شده باشد قدرت دخیل در ملاک هست و فاقد قدرت ملاک ندارد این دوتا بحث را جداجدا باید بحث کرد.

اما بحث اول همان بحثی بود که سابقاً ذکر می‌کردیم که از راههای مختلف بر فرض اینکه شخص قدرت ندارد کشف ملاک شده یا نمی‌دانم به بحث دلالت التزامی نمی‌دانم اطلاق ماده و وجوه مختلف اطلاق ماده ... همه آن بحثها اینجا می‌آید و همه آن اشکالاتی که آنجا می‌آید اینجا هم می‌آید فقط من اینجا یک نکته‌ای می‌خواهم در یکی از بحثها اضافه کنم آن بحث این است که یکی از ادله‌ای که برای اینکه قدرت دخیل در ملاک نیست به آن تمسک شده دلالت التزامیه است گفته‌اند و لو خطاب عقلاً‌مقید به قدرت می‌شود ولی مدلول مطابقی خطاب که حکم و ایجاب هست او مقید به قدرت می‌شود ولی مدلول التزامی‌اش که ملاک‌دار بودن متعلق هست او مقید نمی‌شود خب اینجا اشکالاتی شده بود که نمی‌دانم دلالت التزامی تابع دلالت مطابقی هست اولاً نمی‌دانم قدرت چیزی به حکم عقل است این قدرت به منزله قرینه متصله است نه به قرینه منفصله آن بحثهایی که ظاهراً مفصلش را گذشت اصل اینکه این دلالت التزامیه نیست دلالت عقلیه نه بیّن بالمعنی الاخص باشد آن بحثهایی که سابق به تفصیل همه آن بحثها گذشت من اینجا یک نکته را می‌خواهم عرض بکنم و این است که گویا این کلام مرحوم آقا ضیاء، آقا ضیاء می‌گوید قدرت به منزله قرینه منفصله است آقای صدر اشکالی که اینجا کردند نه در بحث سابق نکرده بودند اینجا مطرح می‌کنند می‌گویند قدرت به منزله قرینه متصله است نه به منزله قرینه منفصله بنابراین دلالت التزامی ذاتاً وجود ندارد نه حجیت ندارد عرض من این هست که قدرت چه به منزله قرینه متصله باشد چه به منزله قرینه منفصله باشد علی أی تقدیر دلیل ما از جهت کاشفیت نسبت به مراد جدی تضیق پیدا می‌کند آن چیزی که مهم هست و کاشف از قدرت هست دلالت دلیل بر مراد جدی بودن مراد استعمالی این وسط به درد نمی‌خورد از یک طرف اینکه متکلم واقعاً اراده کرده باشد یک شییء را این فرض این است که ملازمه دارد با اینکه ذی‌ملاک باشد ذی‌ملاک بودن فرع مراد جدی بودن حکم است و در مراد جدی قرینه منفصله دخالت دارد دلیل منفصل این اصلاً

ربطی به، چیز و لو منفصل هم باشد و لو منفصل شما می‌گویید دلالت استعمالی را از بین نمی‌برد خب نبرد مجرد اینکه متکلم مدلول استعمالی کلامش وجوب نماز باشد این کاشف از قدرت نیست این کاشف از ملاک نیست ملاک چون مراد جدی لا ینفک از ذی‌ملاک بودن است یعنی چون شارع این را خواسته، خواست واقعی شارع معلوم می‌کند که ذوملاک است ملازمه بین مراد جدی هست و ذی‌ملاک بودن و در مراد جدی بودن قرینه منفصله همه آقایان می‌گویند دخالت دارد این است که این بحث اصلاً داخل در آن بحثها نباید کرد که قرینه متصله است یا منفصله است و امثال اینها آنجا جاهایی هست که ملازمه بین آن به اصطلاح مدلول استعمالی باشد ولی اینجا ملازمه به اعتبار مدلول جدی بودنش است تا مدلول جدی کلام نباشد ملازمه‌ای وجود ندارد این است که به نظر می‌رسد حالا خیلی فرق ندارد اینجا ما این بحث را بخواهیم مطرح بکنیم که قدرت که عقل حکم می‌کند به منزله قرینه متصله است یا منفصله می‌خواهیم بگوییم حتی قرینه منفصله باشد باعث می‌شود که دیگر نسبت به غیر آن کشف ملاک نتوانیم بکنیم حالا ادامه بحث باشد برای جلسه آینده.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»